

تلقی غلط از جاهلیت در نو سلفیه و نقش آن در عدم فهم تمدن اسلامی

ابوذر مظاهری*

عضو هیئت علمی موسسه امام خمینی

محمدهادی پیشوایی

دانشجوی دکتری موسسه امام خمینی

چکیده

نو سلفیه، سید جمال و اتباع او، مهم‌ترین منادیان انحطاط تمدن اسلامی و لزوم بازسازی آن در فضای اهل سنت هستند. آنان با تکیه بر مفهوم «جاهلیت»، مدعی جاهلی بودن وضعیت امروز جهان اسلام بوده، و راه نجات آن را از این وضعیت انحطاط جاهلی، تکیه بر سنت‌های اصیل اسلامی عنوان می‌کنند. تلقی خاص این جریان از مفهوم جاهلیت، و جاهلی خواندن وضعیت فعلی جهان اسلام، سبب نوعی رویکرد خاص به دین و تمدن اسلامی شده است. رویکردی که به شدت منتقد وضعیت موجود بوده، و با نوعی تلقی صدر اسلامی از وضعیت موجود خواستار استفاده از سنت‌های سلف صالح در مواجهه با این وضعیت است. این نوشتار مدعی است که این تلقی از جاهلیت صحیح نبوده، و عملاً موجب عدم فهم اسلام و تمدن اسلامی شده، و به جای تشکیل تمدن نوین اسلامی، عملاً باقی‌مانده تمدن اسلامی را نابود خواهد کرد.

واژگان کلیدی: سلفیه، نو سلفیه، تمدن نوین اسلامی، جاهلیت، سید جمال، سید قطب.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۸

* (نویسنده مسئول: cmh110@yahoo.com)

مقدمه

بازسازی تمدن اسلامی، یکی از مهم‌ترین اهداف تمامی حرکت‌های علمی و انقلابی در جهان اسلام می‌باشد. سیدجمال و اتباع او، به‌عنوان اصلی‌ترین منادیان خروج از انحطاط تمدن اسلامی و بازسازی آن در جهان اهل سنت مطرح می‌باشند. سیدجمال در عصر خویش تمام تلاش خود را به کار بست که از سویی با استعمارگران مبارزه نموده، و از سویی با اصلاح جوامع اسلامی آنان را برای دستیابی به این هدف بزرگ آماده سازد. این راه با فراز و فرودهایی توسط شاگردان و مریدان او چون شیخ محمد عبده، رشیدرضا و بعدها جریان اخوان المسلمین و ... ادامه پیدا کرد. آنان با تکیه بر توانایی اسلام در خروج جامعه عرب از وضعیت جاهلیت، و رساندن آن به اوج تمدن اسلامی، مدعی بودند که باز همین اسلام می‌تواند جوامع اسلامی گرفتار انحطاط و استعمار را نجات داده و بار دیگر به اوج قدرت و عزت برسانند. آنان با تعریفی جدید از جاهلیت و دین، مدعی شدند که جوامع امروز اسلامی در وضعیت جاهلیت به سر برده و نیازمند بازگشت دوباره به اسلام می‌باشند. آنان دین جاهلی امروز مسلمانان را بشدت نقد کرده و مدعی شدند که این دین برای بازگشت به اسلام نیازمند اصلاح جدی می‌باشد. ازاین‌رو پروژه خود را «اصلاح دینی» اعلام کرده و الگوی آن را اسلام صدر اول، یا همان «سنت سلف صالح» دانستند.

شکی نیست که اسلام رکن اصلی تمدن اسلامی بوده، و در صورت بازگشت به اسلام واقعی می‌توان به مراتب با سرعت و قدرت بیشتر تمدن نوین اسلامی را به سامان نمود. و اصولاً بر همین اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی در ایران شکل گرفته است. اما باید توجه داشت، که هر ندای تمدن‌گرا و اسلام‌گرایی لزوماً با اندیشه‌های انقلاب اسلامی مطابقت و همراه نمی‌باشد. در مورد اندیشه‌های نوسلفیه، همان‌گونه که در عرصه عملی بین این جریان و انقلاب اسلامی تفاوت‌ها و حتی تضادهای جدی وجود دارد، در عرصه نظری و تلقی از نظام دین هم بین این دو تفاوت جدی وجود دارد. رویکرد خاص نوسلفیه به اسلام و جاهلیت، سبب درهم ریختن بسیاری از بنیادهای دینی و اجتماعی در فضای اهل سنت شده، و بر اساس این ایده گروه‌هایی سر برآوردند که کل جامعه اهل سنت را تکفیر کرده و با آن‌ها اعلام جهاد نمودند. و این امر کاملاً متضاد اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران می‌باشد. در این مقاله سعی شده است که از سویی با تعریف این اصطلاح و ابعاد مختلف آن، تفاوت تعریف نوسلفیه از این مفهوم مشخص شده و بعد آثار منفی این تعریف جدید از جاهلیت در فکر و راهبردهای آنان نشان داده شود.

الف. تعریف اصطلاحات

جاهلیت

کلمه «جاهلیت» در زبان عربی از حیث لغوی، مصدر صناعی از کلمه «جهل» است. جهل در زبان عربی، گاه به حالت «فقدان علم» اطلاق شده و به شخص بی اطلاع از یک چیز جاهل گفته می شود. (الجوهری، ۱۹۸۷، ص ۱۶۶۳) در نتیجه جهل در این معنا متضاد کلمه «علم» محسوب می شود. (الفراهیدی، بی تا، ص ۳۹۰) و گاه در معنای «فقدان فهم و عقل» یا همان سفاهت اطلاق می شود. در نتیجه متضاد «عقل و حلم» می باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ص ۱۳۰) به همین خاطر در ادبیات دینی این دو در مقابل هم می آیند مانند: «کتاب عقل و جهل» و حدیث «جنود عقل و جهل». (کلینی، ۱۴۰۷، ص ۱۰) در ادبیات فارسی هم، معادل این کلمه نادانی است که گاه به معنای بی خبری و بی اطلاعی است، و گاه به معنای بی عقلی و بی خردی است. (قرشی، ۱۴۱۲، ص ۸۱) البته، استعمال اکثر موارد، ناظر به معنای دوم است. و شاید بتوان این گونه بین این دو معنا جمع کرد، که علم یکی از ابزارهای عقل است. و انسان هایی که علم به ابعاد حیات انسانی ندارند، به نوعی عقل درستی هم نداشته و درست تصمیم نمی گیرند. اما از حیث اصطلاحی، دوران «جاهلیت» به وضعیت عرب در دوران قبل از بعثت پیامبر اسلام ص اطلاق می شود. دوره ای که در آن جامعه اعراب دچار انحطاط شدید اخلاقی، دینی و معیشتی بوده است. (همان)

سلفیه

واژه سلف در لغت جمع سالف به معنای گذشته، علی الخصوص گذشتگان از نسل های قبل یک فرد، در برابر خلف به معنای آیندگان و نسل های بعد قرار دارد. (مصطفی، ۱۹۸۹، ص ۲۵۰) سلفیه در اصطلاح عام جریانی است که بر اندیشه و سنت های فکری نسل های اول اسلام یعنی، نسل های اولیه صحابه و تابعین تکیه دارد. (سبحانی، ۱۳۸۰، ص ۱۲) و در مقابل با نوعی بدبینی به نسل های بعد و نوعاً اندیشه های جدید می نگرد. (همان)

مهم ترین ویژگی سلفیه را باید در مخالفت آن با عقاید مشهور و اصرار بر پاک سازی آن باید دید. آنان مصرند که اکثریت جامعه عصر آن ها از دین منحرف شده و باید به اعتقادات درست بازگردند. آنان اعتقادات صحیح را اعتقادات صدر اسلام، یا همان اعتقادات سلف صالح، می دانند، که به مرور زمان دچار خرافات و بدعت شده است. از این رو شعار مبارزه با بدعت و خرافات و لزوم اصلاح دین

را باید محوری‌ترین شعار سلفیه دانست. ریشه‌های این جریان را می‌توان در اندیشه‌های قرائت محور و ظاهرگرای صدر اسلام، چون خوارج و امثال عبدالله بن عمر جستجو کرد. (پاکتچی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۰) رویکردی که بعدها در اندیشه احمد بن حنبل سازمان یافته و مکتب اهل حدیث نام گرفت. او با بدعت دانستن اعتقادات مرسوم عصر خویش، و علی‌الخصوص با تکفیر معتزله، خواستار بازگشت به سنت سلف صالح شد. اندیشه‌ای که با قدرت گرفتن اشاعره، به تدریج به محاق فرو رفت. (فرمانیان، ۱۳۹۵، ص ۳۷) ابن تیمیه در قرن هفتم با احیای دوباره اندیشه اهل حدیث، و نوعی بازخوانی جدید آن، اصطلاح سلفیه را بر مکتب اهل حدیث اطلاق کرد. (پاکتچی، همان، ص ۳۰) اما بعدها بعضی از شاگردان و مریدان او، اساساً سلفیه را نه کل مکتب اهل حدیث بلکه بر مکتب فکری خود ابن تیمیه اطلاق کردند. در نتیجه امثال ابن قیم و ابن رجب حنبلی و .. که در چارچوب ابن تیمیه می‌اندیشیدند، سلفی نامیده شدند. (همان، ص ۳۲۱) با سرکوب دوباره جریان سلفیه این اندیشه باز در فضای اهل سنت کم‌رنگ شد، تا آنکه محمد بن عبدالوهاب، در قرن دوازدهم، با احیاء آن فرقه و هابیت را تأسیس کرد. همزمان با او شاه ولی‌الله دهلوی هم در هند جریانی به وجود آورد که اجمالاً در راستای اندیشه‌های ابن تیمیه قرار داشت. و این جریان بعدها مکتب دیوبندیه از درون آن زاده شده، و به همراه هابیت دو رکن اصلی جریان سلفی‌گرایی سنتی را در دوران امروز شکل می‌دهند.

نوسلفیه

جریانی است که با حرکت سیدجمال‌الدین اسدآبادی شروع شده و تلاش دارد با تکیه بر سنت سلف صالح، تمدن اسلامی را از انحطاط و استعمار نجات دهد. (فرمانیان، ۱۳۹۴، ص ۱۰۶) او علت اصلی انحطاط تمدن اسلامی و شکست مسلمانان از استعمارگران را انحراف از اسلام واقعی دانسته و آن را نیازمند اصلاح عنوان کرد. او الگوی صحیح دین را همان «اسلام صدر اول» یا به تعبیر اهل سنت «اسلام سلف صالح» نامید. (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱، ص ۱۱۵) در ادامه این سنت، عبده و رشیدرضا و حسن البنا و سید قطب و ... همگی شعار خود را «اصلاح دین» بر اساس الگوی سلف صالح قرار دادند. (فرمانیان، همان)

با توجه به این‌که این جریان هم «تبعیت از سلف صالح» را شعار خویش قرار داده و اجمالاً در چارچوب اندیشه سلفیه می‌اندیشد و از سویی با جریان سلفی سنتی اهل سنت از جهاتی متفاوت است، بسیاری از متفکران آن را جریان «نوسلفی» یا «سلفی جدید» یا «سلفیه نوین» نام نهاده‌اند. (سبحانی، ۱۳۹۲، ص ۹ و امیرخانی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۱) یا با توجه به شعار اصلاحی آنان، بعضی

دیگر آنان را «سلفیه اصلاحی» نامیده‌اند. (فرمانیان، ۱۳۹۴، ص ۱۰۶) البته در این بحث یک اختلاف اصطلاح هم وجود دارد. زیرا در بعضی از نشریات عربستان سعودی، اصطلاح نوسلفیه بر بخش کوچکی از این جریان، عنی علمای وهابی که از اخوان و سیدجمال متأثرند اطلاق می‌شود. اینان نوعاً عالمان وهابی هستند که از سید محمد قطب، برادر سید قطب تأثیر پذیرفته‌اند و قائل به اعتراض در برابر پادشاه هستند. کسانی چون سفر الحوالی، شیخ سلمان العوده و ... از این سنخند. (نعیمیان، ۱۳۸۶، ص ۱۰۱) یا اینکه بعضی این اصطلاح را فقط بر گروه‌های جهادی این جریان اطلاق می‌کنند. (نجات، ۱۳۹۶، ص ۶۳)

تمدن اسلامی

تمدن اسلامی، ترکیبی از دو کلمه تمدن و اسلام می‌باشد. در بحث تمدن، اختلاف نظرهای بسیاری وجود داشته و به خاطر گستردگی مفهوم تمدن و وجود ابعاد مختلف در آن، هر مکتب اندیشه‌ای بر بخش‌هایی از آن تأکید کرده و مؤلفه‌هایی از آن را محور تعریف قرار داده است. در نتیجه برای تمدن تعاریف بسیاری ذکر شده است. (نرگسی، ۱۳۹۶، ص ۱۳۸) شاید بتوان ماحصل آن‌ها را چنین ارائه کرد: «وضعیت ایمن، پویا و بالنده که در آن ابعاد مختلف حیات بشری اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، هنری و مادی - ابزاری، شکوفا می‌شود و انسان‌ها در هر یک از این زمینه‌ها دست به تولید و خلاقیت می‌زنند. هر تمدن حاصل همکاری عمیق بین نظامات مختلف یک جامعه است. نظاماتی مانند نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی، دینی - فرهنگی، نظامی و .. می‌باشد.» (مظاهری، ۱۳۹۳، ص ۱۳۲)

تمدن اسلامی، تمدنی است که در ذیل دین اسلام توسط ملت‌های اسلامی چون اعراب، ایرانیان، ترکان و ... به وجود آمده است. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۳، ص ۱۹۱)

ب. جایگاه و تأثیر مفهوم جاهلیت در فهم اسلام و تمدن اسلامی

یکی از مفاهیمی که در فهم اساس اسلام دخیل بوده و در فهم تمدن اسلامی و چگونگی شکل‌گیری و احیاء آن بسیار مهم می‌باشد، بحث جاهلیت است. جاهلیت به‌عنوان حالت جامعه قبل از اسلام، طبیعتاً تأثیر مستقیم و غیرمستقیمی بر بسیاری از آموزه‌های اسلامی خواهد داشت. این تأثیرات را می‌توان به دو بخش اصلی خرد و کلان تقسیم کرد. جاهلیت و ابعاد آنگاه به‌عنوان قرائن فهم بخش‌ها و اجزاء دین تلقی می‌شود، و گاه در سطح کلان فهم دین به آن توجه شده و نوعی رویکرد

کلی در فهم دین ایجاد می‌کند. بخش اول، به‌عنوان زمینه‌سازی برای فهم مفاهیم دینی، و بخش دوم به‌عنوان رویکرد کلی در فهم تحولات دین به آن پرداخته شده است.

۱- جاهلیت زمینه فهم مفاهیم دینی

در این عرصه جاهلیت به‌عنوان زمینه اجتماعی نزول آیات و معارف قرآنی تلقی شده و طبیعتاً به‌عنوان بخشی از شأن نزول بسیاری از آیات و روایات، تأثیر قابل توجهی در فهم معارف اسلامی خواهد داشت. برای مثال عباداتی چون روزه، حج، صدقه و ... در دوران جاهلیت وجود داشته است. طبیعتاً آیات قرآن ناظر بر شرایط جامعه نازل شده و این شرایط جامعه به‌عنوان قرائن فهم آن کاملاً مهم می‌باشند. در بحث معاملات، به خاطر امضائی بودن بسیاری از احکام معاملات، این سیره بسیار مهم تر بوده و جایگاه معاملات در فرهنگ جامعه عصر پیامبر تأثیری غیرقابل انکار در فهم بسیاری از آیات سیاسی اقتصادی و اجتماعی قرآن خواهد داشت. مباحثی چون خلافت، شورا، بیعت، ولایت، ربا، احکام خانواده و ... بنابراین فهم نظام سیاسی اعراب عصر جاهلیت، رویکرد آنان به حکومت، نظام شیخوخیت قبیلگی در آنان، رکن اساسی فهم مفاهیم اصلی اندیشه اهل سنت و بعضی از مفاهیم در فقه سیاسی شیعه می‌باشد. زیرا بسیاری از این مفاهیم به‌عینه در اندیشه سیاسی اهل سنت وارد شده‌اند.

۲- جاهلیت به‌عنوان معیار تحول دینی

در این بحث، جاهلیت به‌عنوان حالت قبل از بعثت اسلام زمینه فهم تغییرات و تحولات ایجادشده توسط اسلام محسوب می‌شود. مقایسه وضعیت اعراب قبل از بعثت پیامبر(ص) و بعد از ایشان نشان‌دهنده میزان تحولات جامعه به وسیله اسلام بوده و میزان توانایی اسلام را در تغییرات جامعه نشان می‌دهد. کسانی که خواهان تغییرات جامعه به وسیله اسلام هستند، بر این بعد اسلام تکیه کرده و آن را در تحول و پیشرفت جامعه امروز هم توانا می‌دانند. به‌عبارتی دیگر بررسی عصر جاهلیت، و دوران اسلام در واقع زمینه فهم یکی از مهم‌ترین مباحث کلام جدید، یعنی بحث انتظار از دین می‌باشد. واقعاً اسلام چه تحولاتی را در جامعه ایجاد کرده، و سهم اسلام در تمدن اسلامی تا چه اندازه است. و امروز هم که جامعه در وضعیت انحطاط قرار گرفته، چه میزان از این شکست مربوط به دیانت اسلامی مسلمانان بوده و اصلاح آن‌ها تا چه اندازه بر برون‌رفت جامعه از این وضعیت کمک خواهد کرد. در ادامه در بحث تمدن نوین اسلامی، سهم دین در شکل‌گیری این تمدن به چه اندازه می‌باشد.

ج. ابعاد مختلف جاهلیت و انواع آن

جاهلیت به عنوان صفت جامعه اعراب قبل از اسلام، بر ابعاد مختلف زندگی این جامعه اطلاق شده است. و با توجه به اهمیت هر کدام از این بخش‌ها بسیاری از متفکران و عالمان اسلامی و شرق شناسان بر اساس آن یک تعریف خاص از جاهلیت ارائه کرده اند. شاید بتوان مهم ترین این ابعاد را در چند بحث اصلی تقسیم کرد. بعد علمی، بعد اخلاقی و فرهنگی، بعد اقتصادی و سیاسی و بعد دینی.

۱- بعد علمی و جاهلیت علمی

با توجه به تعریف کلمه جاهل و تضاد آن با کلمه علم، یکی از اولین مسائلی که در چنین جامعه‌ای قابل تصویر است، فقدان علم و اندیشه است. در عصر جاهلیت اکثر مردم عربستان، فاقد سواد بوده و سطح علم و دانش بسیار پایین بوده است. در نتیجه در چنین جامعه‌ای نه دانشمندی ظهور کرده و نه مباحث علمی در ابعاد مختلف تجربی، انسانی و ... است.

۲- بعد اخلاقی و فرهنگی

اخلاق و فرهنگ مهم ترین امر گمشده در فضای عصر جاهلیت عربستان بوده است. انسان‌هایی بدوی که دارای روحیه خشن بیابانی بوده و جنگ و خونریزی یکی از عادات زشت این جامعه بوده است. رحم و عطف در مجموع پایین بوده به گونه ای که گاه بعضی از افراد به خاطر ترس از فقر یا سرزنش دیگران، فرزندان خود را زنده بگور می کردند. انواع معضلات اخلاقی چون فحشاء، قمار، .. در میان آن‌ها رواج داشته است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ص ۱۱)

۳- بعد اقتصادی و میزان رفاه افراد

به خاطر وضعیت بد آب و هوایی و از سویی مشکلات عمومی فرهنگی و اجتماعی، سطح رفاه در جامعه پایین بوده و اکثریت مطلق افراد در فقر و فلاکت زندگی می کردند. به گونه ای که در بیابان ملخ، سوسمار، آرد هسته خرما و .. می خوردند. (همان)

۴- بعد سیاسی و نظام بی حکومتی

اعراب عصر جاهلیت، به خاطر زندگی قبیله‌ای و فقدان برتری فائده یک قبیله، فاقد یک نظام

سیاسی منسجم بوده و هر قبیله خود حیات اجتماعی سیاسی افراد قبیله خود را اداره می کرده است. در نتیجه در ورای زندگی قبیله به نوعی هرج و مرج حکم فرما بوده و هر شخص خود باید امنیت جانی و مالی خود و خانواده اش را تأمین می کرد. در نتیجه نوع آنان همیشه مسلح بوده و آماده مواجهه با غارتگران و مهاجمان بودند. (همان)

۵- بعد دینی و غرقه بودن در خرافات

از بعد دینی هم جامعه عربستان قبل از بعث پیامبر ص، در اوج خرافات و انحطاط بوده است. مردم در این جامعه فاقد یک دین قویم و صحیح بوده و اکثریت افراد بت پرست بوده و از بعد عقیده ای مقلد محض آداب و رسوم بی پایه نیکان خود بودند. (همان) از بعد اخلاق دینی، هم بیان شد که جامعه در انحطاط کامل بود.

د. نوسلفیه و محوریت جاهلیت در اندیشه دینی

جایگاه واژه جاهلیت، در ادبیات نوسلفیه با دیگر مذاهب اسلامی کاملاً متفاوت است. با توجه به این که این واژه در قرآن چهار مرتبه به صورت «ظنّ الجاهلیه»، «حکم الجاهلیه»، «تبرج الجاهلیه»، و «حیمه الجاهلیه» تکرار شده است، طبیعتاً این واژه در همه کتب تفسیری وارد شده و علمای اسلام از گذشته در این رابطه بحث کرده اند. در ادبیات قرآن کریم، تمامی اطلاقات این واژه ناظر به فضای جامعه اعراب پیش از اسلام بوده، که نوع اطلاقات آن هم اشاره به نظام اخلاقی این دوره دارد. از این رو نوع علمای اسلام، این واژه را در همین چارچوب به کار برده و طبیعتاً ناظر به همین دوره استعمال می کنند. بنابراین این واژه بر جوامع عصر دیگر انبیاء الهی اطلاق نمی شود. تعبیری چون «جامعه جاهلی بابل»، یا «جامعه جاهلی کلدان»، یا «جامعه جاهلی مصر» در عصر فراعنه و .. بشدت محدود می باشد. البته گاه این واژه به خاطر اوج انحطاط اخلاقی و دینی در آن، نماد بی اخلاقی هم شده و رفتارهای زشت اخلاقی به آن منتسب می شوند. در قرآن این اطلاقات کاملاً حقیقی و ناظر به وضعیت حقیقی جامعه است. وقتی قرآن به زنان پیامبر ص خطاب می فرماید «ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی»، تبرج و بی حجابی خاص این دوره مقصود بوده، که زنان پیامبر ص آن را درک کرده و رفتار خود را با آن تطبیق می دادند. اما گاه این اطلاقات، فرازمانی و فرامکانی شده و زنانی که بعد از اسلام و مثلاً در مصر به دنیا آمده و هیچ ارتباطی با عصر جاهلیت ندارند، به آنان گفته می شود «لاتبرجن تبرج الجاهلیه». در این اطلاق، واژه «تبرج جاهلی» نماد بی حجابی منفور تبدیل شده، و از

باب مبالغه به این اشخاص گفته می‌شود که خودتان را مانند زنان عصر جاهلیت بی‌حجاب نکنید. زیرا این اشخاص هیچ‌خاطره‌ذهنی از عصر جاهلیت و شکل زندگی زنان آن عصر ندارند که بخواهند به آن برگردند. و این‌گونه مبالغه در ادبیات کاملاً طبیعی است. مثلاً، به کسی که در مواجهه با دوستانش با تکبر برخورد می‌کند، به او گفته می‌شود که «تو خوی فرعون‌ی داری!» یا به شخص متمول مال‌دوست گفته می‌شود تو حرص قارونی داری». واضح است که چنین نسبت‌هایی کاملاً دارای بار مبالغه و سرزنش دارند. از سویی نکته مهم این است، که چنین تلقی از جاهلیت، به‌عنوان مصدر و اوج بی‌عقلی و انحطاط اخلاقی، در جهان اسلام هم چندان پرتکرار و رایج نیست. از این‌رو، اصولاً واژه جاهلیت در ادبیات دینی در جهان اسلام کم‌رونق می‌باشد. تأکید می‌شود، جهل و جهالت، غیر از جاهلیت به معنای یک اصطلاح خاص است. و نباید بین او دو خلط شود. افراد در مکالمات خود بارها، کلمه جهل و جهالت و .. بکار می‌برند، اما کوچک‌ترین التفاتی به عصر جاهلیت ندارند. از این‌رو این کلمه مطلقاً نقش محوری در اندیشه جهان اسلام نداشته است. شاهد بر این مطلب، تکرار این واژه در کتب تفسیری است. برای مثال کلمه «الجاهلیه» در تفسیر ۳۲ جلدی فخری رازی، فقط ۱۲۲ بار تکرار شده و یا در تفسیر ۵ جلدی بیضاوی، فقط ۳۴ مرتبه آمده است. (الازهری، ۲۰۱۵، ص ۵) با مراجعه به موارد اطلاق این کلمه در کتاب تفسیر فخر رازی برای مثال، مشاهده می‌شود که تقریباً همه موارد اطلاق ناظر به استعمال‌های حقیقی در مورد عصر جاهلیت است. یعنی، در عصر جاهلیت فلان اتفاق افتاد و ... اما اطلاقات اخلاقی، با عنوان تبرج تکبر جاهلی، عصیت جاهلی و .. بسیار کم کاربرد است. یا حتی در کتاب تفسیر المیزان، در فضای شیعیه هم این‌چنین بوده و در این کتاب بیست‌جلدی، فقط ۱۵۰ مرتبه این کلمه تکرار شده و تقریباً، اکثر قریب به اتفاق موارد ناظر به تعبیر حقیقی کلمه است.

از سویی، در ادبیات دینی، هیچ‌گاه کلمه جاهلیت، و عصر جاهلیت، بر کلیت جامعه اسلامی اطلاق نشده و با توجه به روایاتی که در فضای اهل سنت وجود دارد، آنان مدعی‌اند که هیچ‌گاه اسلام به عصر جاهلیت باز نخواهد گشت. (الازهری، ۲۰۱۵، ص ۵۶) بنابراین این اطلاق جاهلیت، بر امت اسلامی که حتی از لحاظ اخلاقی هم منحنط باشد، از نظر اهل سنت صحیح نیست.

اما نوسلفیه با تغییر اساسی در رویکرد به دین، این واژه حاشیه‌ای در ادبیات دینی را محور اندیشه خویش قرار دادند. به گونه‌ای که جاهلیت، مصدر انواع اعتقادات باطل، رفتار باطل و گناهان شده، و هر تعبیر مذمومی را به آن نسبت دادند. شرک جاهلی، کفر جاهلی، صنم جاهلی، تبرج جاهلی، کذب

جاهلی و ... در چنین رویکردی، مبارزه با باطل و جلوه‌های آن چون کفر و شرک و شیطان و ... همه در جاهلیت خلاصه شد. و در یک کلام نبرد حق و باطل، به نبرد حق و جاهلیت تبدیل شد. چنانچه در تفسیر ۶جلدی «فی ظلال القرآن» سید قطب، بیش از ۱۷۴۰ مرتبه فقط کلمه «الجاهلیه» تکرار شده است. (همان، ص ۵۱) و آنان همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد رسماً مدعی بازگشت جاهلیت به جهان اسلام بوده و امت‌های اسلامی را جمیعاً جاهلی خطاب می‌کنند.

دقت در ادبیات نوسلفیه بیان گر این امر است که این تعبیر از جاهلیت فقط یک ذوق ادبی نیست. و این جماعت این کلمه را با بار مبالغه و ادبی به کار نبرده، بلکه واقعاً معنای جدیدی از جاهلیت اراده می‌کنند. معنایی که با تعبیر و تفسیر دیگر علما متفاوت بوده و طبیعتاً آثار خاص خویش را دارا می‌باشد. مهم‌ترین ارکان این معنای جدید را می‌توان در چند مؤلفه خلاصه نمود:

۱- تقابل جاهلیت و اسلام

سلفیه عصر جاهلیت را به‌عنوان عصر بی‌دینی تعریف کرده، و دیگر معضلات اخلاقی و علمی این دوره را ناشی از همین دور بودن جامعه از تعالیم صحیح دینی می‌دانند. در این ادبیات به وضوح بین اسلام و جاهلیت تقابل ایجاد شده، و شخصیتی چون ابن تیمیه، هر چیزی که اسلامی نیست، را دارای بعد جاهلی تصویر می‌کند. در نتیجه تمامی گناهان، و خطاها همه جاهلی تلقی شده (ابن تیمیه، ۱۴۲۶، ج ۱۴، ص ۲۹۱ و ج ۲۸، صص ۴۲۰-۴۲۲) و تمامی ادیان غیر اسلامی مانند یهودیت و مسیحیت و سائین و حتی فلاسفه و صوفیه به جاهلیت ملحق می‌شوند. (همان، ج ۱۲، ص ۳۳۹) محمد بن عبدالوهاب هم در همین چارچوب مصر است تمامی گناهان را در چارچوب جاهلیت تصویر کرده و هر چه غیر اسلامی است، اعم از دین فکر و آداب غیر اسلامی را سنت و حکم جاهلی لقب می‌دهد. (ابن عبدالوهاب، ۲۰۱۰: ۱-۱۰) در میان نوسلفیه هم، سیدجمال هم با چنین ادبیاتی به‌نوعی آنچه غیر اسلامی است را جاهلیت خطاب می‌کند. (الافغانی، ج ۶، ص ۱۳۰) عبده و رشیدرضا هم با ادبیاتی این چنین، مدعی جاهلیت جوامعی هستند که دین صحیحی ندارند. (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۳۰، ص ۳۹۴) اتباع رشیدرضا و علی‌الخصوص جریان سیدقطب، هم با اصرار تمام و با محور قرار دادن مفهوم جاهلیت در برابر اسلام، رسماً جاهلیت را در برابر اسلام قرار می‌دهند. از این‌رو سید قطب، تمدن غرب را جاهلیت عنوان می‌کند. یعنی ظاهر متمدن این تمدن را کالعدم محسوب کرده و آن را جاهلی می‌نامد.

۲- توحش محض تلقی کردن عصر جاهلیت قبل از اسلام

از سویی این جاهلیت به نوعی متأثر از اصطلاح مشهور جاهلیت، به وضعیت عربستان قبل از بعثت اطلاق شده و از آن نوعی توحش محض، بدات و فقدان مظاهر پیشرفت بشری استنباط می شود. شبیه به آنچه که در جوامع اولیه، که فاقد اولیات یک زندگی مدنی هستند، تصویر می شود. نوسلفیه با ذکر تمامی خصلت های اخلاقی زشت عربستان قبل از اسلام، با آب و تاب آن ها را بیان کرده و اسلام را نجات دهنده این جامعه معرفی می کنند. (رشید رضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۷ و ج ۲، ص ۲۵) تأکید می شود که این ادبیات به گونه ای است که گویی جامعه جاهلی عربستان فاقد هرگونه پیشرفت و وجوه رشد بشری است. امری که در ادامه به نقد آن خواهیم پرداخت.

۳- انحصار تمدن سازی در ادیان الهی

سیدجمال الدین اسدآبادی در بحث رابطه تمدن و دیانت، مدعی است که اصولاً علت اصلی رشد همه تمدن ها دین و معارف بازمانده از ادیان الهی بوده و علت اصلی سقوط و انحطاط تمدن ها بی دینی و مادی گری یا همان ناتورالیسم یا نیچریه است.^۱ (الافغانی، ج ۲، ص ۱۶۲) او در بحث تاریخ تمدن، با اشاره به تاریخ مهم ترین تمدن ها، همه تمدن ها را زائیده دین الهی و سقوط آن ها را ناشی از کفر و بی دینی می خواند. در این راستا، او سقراط و اندیشه های الهی فیلسوفان یونان را عامل تمدن یونان و سقوط آن را ناشی از تفکر مادی گرای اپیکوریان عنوان می کند. تمدن ساسانی را ناشی از

.....
۱. آلبرت حورانی مدعی است که سیدجمال اولین کسی است که تحت تأثیر مباحث تمدنی قرن هفده اروپا، رویکرد تمدنی به اسلام را وارد فضای فکر جهان اسلام کرد. رویکردی که در آن علاوه بر ابعاد مادی، به بعد معنوی و پویایی اجتماعی تأکید داشت. در این بین او بشدت از کتاب «گیزو» متأثر بود. او در مجله عروه الوثقی در سال ۱۸۷۷ وقتی که این کتاب ترجمه شد، از آن استقبال کرده و در مورد آن مقاله ای نوشت. او این کتاب را در هنگامی که در مصر بود تدریس می کرد. گیزو در این کتاب با تکیه بر تطور اجتماعی و فرد، مدعی است که در اروپا این دو بعد از جامعه هر دو رشد کرده است و این دو اساس تمدن جدید اروپاست. تأکید بر جامعه، رفاهیات و .. و از سویی رشد فردی افراد جامعه است. او رشد فردی جامعه را در گرو رویکرد عقلی و پذیرش کلی روحیات جامعه معرفی می کند. مؤلفه ای که خروجی آن نوعی اتحاد عمومی در جامعه است. این که همه افراد جامعه باید یک رویکرد دینی داشته باشند. نکته مهم در اندیشه سیدجمال این است که او مدعی است که این دو ویژگی در تمدن اسلامی صدر اسلام وجود داشته و گسترش اسلام به خاطر جنگ و پیروزی نظامی صرف نبوده است. بلکه این جامعه اسلامی بوده که دارای چنین ویژگی هایی بوده است. آلبرت حورانی، الفكر العربی فی عصر النهضة، ص ۱۴۴-۱۴۵

اندیشه‌های الهی زرتشت و سقوط آن را بر اثر اندیشه‌های مادی مزدک تصویر می‌کند. تمدن اسلامی را میراث اسلام، و علت انحطاط آن را ناشی از اندیشه‌های مادی‌گرای اسماعیلیه و اهل باطن تصویر می‌کند. (همان، صص ۱۶۶-۱۷۴) او تمدن غرب را حاصل مسیحیت تلقی کرده و جالب این که او ولتر و رسو را هم از توابع اپیکور دانسته و «این دو شخص قبر ابی‌قور کلبی را نبش کرده و عظام بالیه ناتورالیسم را احیاء نمودند» و اعتقاد دارد که اگر با افکار اینان مبارزه نمی‌شد، «فرانسا را زیر و زیر کرده و با خاک برابر می‌ساختند.» (همان، ص ۱۷۴) او حتی آثار انقراط دولت عثمانی را از آثار «نیچریان» دانسته و افراد سوسیالیست و کمونیست و نهیلیست «اجتماعیین و اشتراکیین و عدمیین» را از این طایفه شمرده و مدعی است که «بلا شبهه اگر این طوایف ثلاثه بگیرند موجب انقراط و اضمحلال نوع انسانی خواهند شد.» (همان) عبده و رشیدرضا هم در همین چارچوب، مدعی‌اند که اخلاق انسانی و تمدنی فقط از دین ناشی می‌شوند. زیرا اگر دین نباشد، افراد هیچ داعیه‌ای برای دروغ‌گویی، ایثار و جانفشانی، و ... ندارند. بدون دین جامعه هیچ رشد نخواهد کرد. (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۱۸۷) گویی یک کافر نمی‌تواند اخلاق انسانی داشته باشد، یا خودش را در راه کشور یا خانواده‌اش فدا کند؟!!

در چنین چارچوب فکری سیدجمال به عصر جاهلیت اعراب و تمدن سازی اسلام اشاره کرده، و مدعی است که «مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود لکن بوسیله دیانت اسلامی .. جمیع علوم را در اندک زمانی استحصال نمودند.» (همان، ج ۹، ص ۱۱۰) و «آن گرامی نامه (قرآن) نخستین معلم حکمت بود مسلمانان را و نسخهٔ جامعهٔ فلسفه این عالم کبیر است.» (همان) در ادامهٔ این اندیشه عبده و رشیدرضا هم مدعی هستند که «در صدر اسلام یک مسلمان عرب، بدون داشتن علم سیاست و فنون ملکداری و بدون اطلاع از قوانین حکومت و تجربهٔ مدیریتی، فقط با دانستن چند سورهٔ قرآن، یک شهر یا یک ایالت را به احسن وجه اداره می‌کرد... این اسلام بود که به عرب قدرتی داد، که در طول یک نسل ملکهٔ تمام هنرها و علوم را بدست آوردند.» (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۷) هرچند سیدجمال و عبده و رشیدرضا، مدعی‌اند که مسلمانان باید بروند و علوم تجربی را از غرب بیاموزند، اما چنین عباراتی هم دارند. عباراتی که به‌نوعی عامل تشطط در اندیشهٔ نسل‌های بعد از آنان می‌شود. شاید ملهم از چنین ادبیاتی باشد که افرادی چون سید قطب، با مبالغه بیشتر در توانایی‌های مسلمانان صدر اسلام، مدعی شدند که در دنیای امروز و در عصر پیشرفت علوم مختلف، فقط چند آیه از قرآن به تنهایی می‌تواند یک مسلمان را به مدیری قهار، حقوق‌دانی برجسته و سیاست‌مداری

بزرگ تبدیل نماید. و هیچ نیازی به علوم انسانی چون فلسفه و کلام و علم سیاست، حقوق و ... وجود ندارد.

آنان علت انحطاط تمدن اسلامی فعلی را دور افتادن اسلام از حقیقت اسلام عنوان کرده، و این که اسلام فعلی جوامع اسلامی جز اسمی از اسلام نداشته و غرق در خرافات و بدعت‌ها می‌باشد. طبیعتاً راه بازگشت به تمدن، اصلاح این دین و زدودن خرافات از چهره آن می‌باشد.

من در باره آغاز این دین و فلاکت آن بعد از اقتدار و و سیادت آن تفکر کرده و اندیشدم. علت آن رشد و تکامل و ارتقاء چه بود، و علت این ضعف و انحطاط و بندگی چیست؟! راه حل بازگشت به مکانت شرافت و ریاست امم مختلف چیست؟! دریافتیم، که هیچ راهی نیست جز بازگشت به به دین مستحکمی که شامل انواع دستوراتی است که باعث اتحاد و الفت و محبت بین افراد آن شده، قلب‌های آن‌ها را از آلودگی‌های پستی و ذنات پاک کند، عقل‌های آن‌ها را با اشراق حق نورانی کند، شامل همه احتیاجات انسان از مبانی اجتماعی باشد و منادی نیل به جمیع فروع تمدن باشد. ... و این همان دین قویم صدر اسلام است. که متأسفانه امروزه جز اسمی از آن یاد نمی‌شود و جز عباراتی از آن خوانده نمی‌شود. پس آنچه که بر آن عارض شده و بدعت‌هایی است که حجاب بین این امت و بین حقی است که آن‌ها را به سوی خود می‌خواند قرار گرفته است. (الافغانی، ج ۱، عروه الوثقی، ص ۱۱۵)

و البته او این دین حق را همان دین صدر اسلام، یا همان دین سلف صالح عنوان کرده که باید جامعه اسلامی به آن رجوع نماید. «یگانه راه علاج و نجات منحصر به این است که هر فردی از افراد مسلمانان بر طبق قرآن مجید طابق النعل بالنعل باید عمل نماید و به اسلاف خود در صدر اسلام اقتدا کند.» (جمالی، ۱۳۷۹، ص ۳۶) این اندیشه به طور کامل مورد قبول عبده و رشیدرضا هم قرار گرفته و آنان با تمام شدت و حدت از این نظریه دفاع می‌کنند. (رشید رضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۱۸۷)

نقد و بررسی رویکرد سلفیه به جاهلیت و آثار آن در فهم تمدن اسلامی

تلقی خاص سلفیه از جاهلیت و رابطه آن با تمدن و دیانت، سبب مشکلاتی در فهم اصل اسلام و اعتقادات و شریعت آن می‌شود، که در مباحث خرد مقصود این نوشتار نمی‌باشد. اما این تلقی از جاهلیت سبب انحراف در فهم تمدن اسلامی شده و تحلیل چگونگی شکل‌گیری، علل رشد و بعد علل انحطاط آن را به وضوح مختل می‌کند. از سویی این تحلیل‌ها سبب کج‌اندیشی در بحث راه‌های برون‌رفت اسلام از وضعیت انحطاط و ساخت تمدن نوین اسلامی خواهد شد. برای نقد این امور،

ابتدا به نقد تعریف آنان از جاهلیت پرداخته و بعد آثار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- خلط سرعت فتوحات و تمدن اسلامی

گذشت که امثال سیدجمال و اتباع او مدعی بودند که اسلام در مدت کوتاهی توانسته است مسلمانان را از جاهلیت و توحش محض نجات داده و به اوج تمدن رسانیده و ملکه همه علوم و فنون را برای آنان به ارمغان بیاورد. اما واضح است که در اینجا یک خلط جدی بین فتوحات اسلامی و تمدن اسلامی رخ داده است. بله اسلام در عرض زمان بسیار کوتاهی توانست بر بخش وسیعی از سرزمین‌های متمدن زمان خویش مسلط شود، و این امری است که تعجب همه تاریخ پژوهان را برانگیخته است. اما در بحث تمدن چطور!؟

شکی نیست که اسلام عامل اصلی رشد و توسعه تمدنی در جوامع اسلامی بوده است. اما مبالغه در این امر و علی‌الخصوص مبالغه در توانایی و علم صحابه، عملاً به ضرر اندیشه اسلامی بوده و نظام فهم اسلام و تمدن اسلامی را در هم خواهد ریخت. واضح است که در عصر خلفا و بنی امیه اصولاً تحول چندانی در علوم مختلف علی‌الخصوص نظام اداری به وجود نیامد. صحابه و تابعین حداکثر نظام‌های دیوانی ایرانیان را یاد گرفته و بر اساس آن کشور بزرگ اسلامی را اداره می‌کردند. و از قضا اصولاً نظام اداری در عصر خلفا و بنی امیه، به استثنای دوره کوتاه خلافت امام علی ع، چندان قوی نبوده و سیاست‌های آنان چندان قابل دفاع نمی‌باشد. امام علی ع هم با گرفتاری جنگ‌های داخلی نتوانست این نابسامانی‌ها را سامان دهد، و بعد کار به بنی امیه رسیده و آنان جامعه را بر اساس سنت‌های غلط عصر جاهلیت اداره کرده و حتی می‌توان گفت تمدن ایران و مصر را هم به نوعی به قهقرا بردند.

بله دوران رشد تمدن اسلامی با قدرت گرفتن بنی عباس شدت گرفته و آنان در ذیل اندیشه عقل‌گرای اهل بیت ع و استفاده از ظرفیت‌های ملل مختلف علی‌الخصوص ایرانیان، توانستند قدم‌های بلندی برای رشد علوم مختلف بردارند. و اوج این تمدن در قرن چهارم و پنجم می‌باشد، که از قضا دوران طلایی حکومت شیعیان است. بنابراین نباید سرعت فتوحات، با سرعت تمدن‌سازی و رشد علوم خلط شود!

۲- تلقی غلط از عصر جاهلیت

یکی دیگر از خطاهای این جریان، تلقی غلط از اعراب عصر جاهلیت است. باید توجه داشت که

هرچند اعراب عربستان و علی‌الخصوص مردم حجاز از جهات مختلفی در اوج انحطاط بودند، اما چنین نبود که آنان چون انسان‌های اولیه فاقد هرگونه هنر، مهارت یا حتی تمدن باشند. زیرا همین مردم جاهلی، تاجران قهاری بوده، و با ایرانیان و رومی‌ها در تجارت بودند. علی‌الخصوص با وقوع جنگ‌های ایران و روم و قطع مسیر تجارت روم و هند و چین، از طریق جاده ابریشم، این مسیر از طریق عربستان و یمن تغییر کرده و این دوره تجارت رونق بیشتری هم گرفته بود. از سویی فارغ از نقایص نظام قبیلگی، این قبایل بدوی جلسات شورایی داشته و «دارالندوه» محل برگزاری جلسات مهم سران قبایل بود. و این چنین نبود که آنان هیچ فرهنگ اجتماعی نداشته باشند، و هیچ نظام اداری بر آنان حاکم نباشد. و از این امور مهم‌تر، همین مردم جاهلی، جنگاوران قهاری بوده و با بسیاری از فنون نظامی آشنا بودند. نمونه آن امثال خالد بن ولیدها بودند، که در جنگ‌های بسیاری با پشتوانه دانش جاهلی خویش در نبردهای قبل و بعد از اسلام پیروز شده بودند. خالد بن ولید سردار نظامی است که عامل اصلی پیروزی مشرکان قریش در جنگ احد بود. و همو بعدها که اسلام آورد، فارغ از خطاها و جنایاتش، در بسیاری از جنگ‌های فتح ایران و روم پیروز شد. جنگ‌هایی که از نظر اهل سنت، و علی‌الخصوص نوسلفیه، نماد اصلی قدرت و پیشرفت اسلام محسوب شده، و با توجه به نقش خالد بن ولید در این جنگ‌ها بسیاری از همین افراد او را «سیف الاسلام» و «سردار افسانه‌ای»، «پیروز صد نبرد» صدر اسلام می‌خوانند. (اکرم، ۱۹۸۲، ص ۴۶۹) اینان، با آب و تاب حیل‌های نظامی او را در جنگ‌های قبل و بعد از اسلام او ذکر کرده و به آن افتخار می‌کنند. آیا اسلام این هوش نظامی را به امثال او آموخت؟! و آیا یک عرب ساده بدوی، با اسلام آوردن تبدیل به چنین نابغه نظامی می‌شد؟! می‌شد؟! می‌شد؟! می‌شد!؟

نکته فوق‌العاده مهم‌تر و به نظر نگارنده اساسی‌ترین مؤلفه در فهم تاریخ اسلام، این است که همین اعراب جاهلی سیاستمداران قهاری بودند. نبوغ افسانه‌ای بعضی از آنان در سیاست و مکر تعجب‌هر مورخی را برمی‌انگیزد. زیرکان عرب، «دهات عرب» یعنی مغیره، عمروعاص و معاویه و زیاد بن ابیه که از قضا همگان در حزب سفیانی متحد شدند. (ابن کثیر، ۱۹۷۶، ج ۴، ص ۶۶۵). آیا این سیاست و حیل‌ورزی خود را از اسلام آموخته بودند؟! چندین جلد کتاب با همین عنوان «دهات العرب» نگاشته و در بسیاری از «قصص العرب» دغل‌کاری‌ها و سیاست‌های آنان در تاریخ نقل شده است. سیاستمدارانی که توانستند تمام تلاش‌های امام علی ع را خنثی کرده و حضرت را خانه نشین و بعد مشغول به جنگ‌های داخلی و سرانجام شهید نمایند. جالب این که این زیرکان عرب، به شهادت

تاریخ در برابر شخصیتی چون عمر خلیفه دوم، کاملاً رام بوده و معاویه به تعبیر امام علی ع، چون یرفأ، غلام عمر، از عمر ترسیده و از او فرمانبردار بود. (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۳۲) و عجیب این که در منابع شیعه آمده است که این عمر با تمام هوش سیاسی و مدیریتی اش، در برابر سیاست ابوبکر هیچ بوده است. (طهرانی، ۱۴۰۹، ص ۳۱۶) آیا اسلام این سیاست و توان مدیریت را به عمر و ابوبکر داده بود؟! و آیا در فتح ایران و روم و بعد کنترل فوق‌العاده این سرزمین‌ها سیاست این افراد تأثیری نداشت. همه این امکانات از اسلام بود؟!

از سویی همه عرب‌ها هم ساکن حجاز نبودند. بلکه بسیاری از قبایل عرب، در جوار شهرهای آباد و بزرگی چون مدائن، دمشق، موصل و حیره زندگی کرده و از متمدن‌ترین انسان‌های عصر خویش بودند. منطقه عراق و سوریه، که بخش قابل توجهی از جمعیت آن عرب بود، در این زمان مرکز فرهنگ و تمدن ایرانی و رومی بوده است. و این اعراب متمدن، با اعراب جاهلی و بدوی عربستان مردوده داشتند. جالب این که بعضی از این قبایل زرتشتی بوده و در خدمت ارتش ساسانی بودند. و از قضا این اعراب، با اعراب حجاز همپیمان شده و یکی از ارکان اصلی شکست سپاه ساسانی بودند. (دهقان، ۱۳۹۱، ص ۷۱) علی‌الخصوص لخمیان، که قبایل عرب مسیحی بودند، و بعد از این که خسرو پرویز حکومت آنان را در حیره (شهری در کنار کوفه) نابود کرده و آخرین حاکم آنان، نعمان بن منذر را به زیر پای فیل انداخت و کشت، به شدت از حکومت ساسانی کینه به دل گرفتند. همان‌ها بودند که یکی از مشوقان اصلی ابوبکر و عمر برای فتح ایران بودند. تاریخ طبری به صورت مبسوط جایگاه این قبایل را در فتح ایران نقل کرده است. (سلیمانی، ۱۳۸۶، ص ۴۸) حتی شخصیتی چون ابوسفیان و بخشی از بنی‌امیه سال‌ها در شام تحت امپراطوری روم زندگی کرده و همین آشنایی آنان با فضای شام بود که خلیفه دوم، یزید بن ابوسفیان و بعد معاویه را حاکم شام کرد. در ادبیات نوسلفیه، به گونه‌ای از صحابه و فتوحات آنان بحث می‌شود، که گویی تنها عرب موجود در جهان آنان بودند، و هم آنان بودند که جهان را فتح کرده و بعد خود آنان همه این سرزمین‌ها را اداره می‌کردند. و تمام این پیروزی‌ها به حساب آنان و بعد به حساب اسلام نگاشته می‌شود.

البته باز تأکید می‌شود که علی رغم چنین ظرفیت‌هایی این اعراب در حجاز در یکی از منحط‌ترین وضعیت‌های بشری زندگی کرده و واقعاً در عصر جاهلیت زندگی می‌کردند. و اسلام این اعراب جاهلی را به آقایی رساند. اما نکته مهم این است که عدم توجه به چنین ظرفیت‌هایی در عرب جاهلی سبب می‌شود، تمام این مزایا به حساب اسلام گذاشته شود. و سبب شود که امثال عبده و رشیدرضا و

بعد سید قطب و اتباع طالبانی، القاعده‌ای و داعشی او چنین تصور کنند که اگر امروز هم یک فرد بی‌سواد و بی‌هنر مسلمان، مسلمان معتقدی چون مسلمانان صدر اسلام شود، خود به خود به یکی از جنگاوران، سیاستمداران و از بهترین انسان‌های عالم و باسواد تاریخ تبدیل می‌شود؟! و دیگر هیچ نیازی به آموختن دانش‌های نظامی، فلسفه، کلام و ... نیست. بلکه اسلام و قرآن یک عرب بدوی صرف، در حد انسانی‌های اولیه را، تبدیل به یک انسان بسیار باهوش، سیاستمدار، مدیر و نخبه نظامی تبدیل می‌کند. و بعد این سوال مطرح می‌شود که چرا امروز قرآن نمی‌تواند چنین تحولی در انسان‌ها به وجود آورد. آثار این سوء فهم در بحث منطق‌گریزی در فهم قرآن به صورت مبسوط مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳- تحول جاهلیت و انتظار بیش از حد از دین

یقیناً بزرگترین مصیبت نگاه غلط به جاهلیت، انتظار غلط از دین می‌باشد. شکی نیست، اسلام مهم‌ترین منبع الهام در تمدن اسلامی بوده و مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری آن است. مسلمانان با الهام از عقلانیت اسلامی و تأکیدات اسلام بر علم‌آموزی و آبادگری و .. علوم مختلف را آموخته و با پیراستن آنان تمدن اسلامی را ایجاد کردند. از این رو سخن بر سر اصل تمدن‌سازی اسلام نیست. بلکه سخن بر این است که نباید در تمدن‌سازی اسلام به گونه‌ای مبالغه کرد، که نظام فهم دین به هم بریزد. زیرا وقتی فرض چنین می‌شود که اسلام توانسته است در مدت کوتاهی همه علوم را برای جامعه جاهلی عربستان به ارمغان بیاورد، طبیعتاً به اسلام به عنوان ابزار بزرگی برای علم‌سازی و تمدن‌سازی توجه خواهد شد، و امروز هم از آن انتظار چنین توانایی به وجود خواهد آمد. این رویکرد به دین سبب شکل‌گیری تفسیر خاصی از دین شده و از سویی سبب مواجهه خاصی با امور غیردینی خواهد شد. که آثار بسیار خطرناکی به دنبال دارد، از جمله:

۳-۱- نقد جدی دیانت اسلامی و جاهلی نامیدن آن

اولین ثمره انتظار تمدن‌سازی و پیشرفت از دین، تخطئه دیانت جامعه به انحطاط افتاده است. وقتی تمدن نماد حقانیت، و پیشرفت نشان صحت اعتقاد و رفتار می‌شود، طبیعی است که جامعه‌ای که عقب‌مانده و از استعمارگران شکست خورده است، حتماً دین آن غلط و غرق در خرافات و شبهات و عقاید باطل تلقی شود! ادبیات سیدجمال و اتباع او در این زمینه به حدی تند است، که گاه قلم از نگاهستن آن شرم دارد! او رسماً همه مسلمانان را مسلمان اسمی خطاب کرده که بوئی از اسلام

ندارند. او در بحث استبداد، جوامع اسلامی را در اوج سقوط اخلاقی در «منزلۀ حیوانیت و بهیمیت» تصویر می‌کند. (الافغانی، ج ۵، صص ۲۶-۲۸) انسان‌هایی که «با اوهام و اقوال سفیهانه‌ای که از آباء و اجدادشان به ارث رسیده تلاش می‌کنند که نور علم را با جدل و نابود کردن کتب علمی خاموش کنند.» (الافغانی، ج ۳، ص ۵۷) و دیگر ارزش حتی پند و نصیحت ندارند. (همان، صص ۵۷-۵۸ و ۶۵) عبده و رشیدرضا هم در این بین سنگ تمام گذاشته، و مدعی می‌شوند که اعتقادات اسلامی امروز مسلمانان «ام الفساد» و علت اصلی تمام بدبختی مسلمانان می‌باشد و مسلمانان تا این اعتقادات را دارند، به هیچ پیشرفتی نخواهند رسید. (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱، ص ۸۰۵) آنان مسلمانان را پست‌ترین امت‌های جهان تصویر کرده، که به «اسفل السافلین» سقوط کرده‌اند؟! به گونه‌ای که در جایی که مسلمانان با پیروان دیگر ادیان چون مسیحیت، یهودیت یا حتی مشرکان همزیستی دارند، مانند اروپای شرقی یا هند، مسلمانان بدترین و پست‌ترین انسان‌های آن جوامع هستند؟! (همان) و از میان این امت پست، از همه بدتر علمای اسلام هستند و همین علمای اسلام در برابر هر برنامه پیشرفتی مقاومت کرده و آن را بی‌اثر می‌سازند! (همان، ج ۳، ص ۲۴۱) آنان در ادامه این رویکرد، جامعه امروز مسلمانان را جامعه جاهلی خطاب کرده و حتی یک قدم فراتر رفته و در کمال وقاحت مدعی شدند که جاهلیت امروز جوامع اسلامی به مراتب از جاهلیت مردم عربستان عصر پیامبر ص بدتر است. (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۰۹) نسل‌های بعد مانند امثال سیدقطب و مریدان او همه این جوامع جاهلیت زده را با فریاد پرتکرار جاهلی خطاب کرده، و این جوامع را رسماً دارالکفر نامیدند و با تکفیر آنان، از لزوم نابودی آن‌ها سخن گفتند. (قطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۶۱) و البته لازمه احیاء چنین دین خرافه زده‌ای، اصلاح جدی و عمیق آن است. از این رو سیدجمال و اتباع او شعار خود را اصلاح دین اسلام عنوان کردند. تبدیل اسلام ویرانگر فعلی، به یک اسلام سازنده و پیشرفت دهنده؟! فارغ از هیمنه نام سید جمال و عبده و مقامات اصلاحی آنان، یک سؤال وجود دارد: آیا این سخنان توهین آمیز چیزی جز تکرار همان توهین‌های مستشرقان استعمارگر برای تحقیر مسلمانان نمی‌باشد؟! درحالی‌که حتی در عصر سیدجمال، وضعیت مسلمانان از بسیاری از امت‌های دیگر بهتر بوده است. ضعف تمدن اسلامی، لزوماً به معنای غلط بودن دین مردم نیست. ممکن است دین صحیح باشد، اما به آن عمل نشود. آیا در زمان شاه که ملت ایران زیر چکمه پهلوی قرار داشت، آیا دین مردم غلط بود؟ دین صحیح بود، اما به آن عمل نمی‌شد. تأکید می‌شود نباید چند خطای کوچک اعتقادی و بعضی از خرافات را با کلیت دین خلط کرد. سیدجمال و رشیدرضا منادی اصلاح دین هستند، به

خلاف حضرت امام ره که کاملاً در چارچوب اعتقادات سنتی حوزه‌های علمیه اندیشیده و مدعی فقه جواهری است.

۳-۲- تفریط در تلقی الهی از تمدن غرب

سید جمال و عبده و بسیاری از اتباع او به موازات توهین و تحقیر تمام دیانت فعلی مسلمانان، با حسن ظن عجیبی به فرهنگ و تمدن غرب می‌نگرند. تلقی سیدجمال از تمدن سازی دیانت الهی، هرچند به ظاهر دفاع از ادیان و علی‌الخصوص اسلام محسوب شده، و همه پیشرفت‌های مادی بشر را به حساب دین می‌گذارد، اما در عمل یک بحران فکری هم ایجاد می‌کند. تمدن‌هایی که ظاهر کفر دارند، محصول چه دینی هستند؟! هرچند سیدجمال با یک تاریخ‌بافی مدعی دیانت تمدن مشرکانه یونان و روم در عهد باستان شد! اما این مسأله در دنیای امروز چالش جدی ایجاد می‌کند. تمدن پیشرفته و عجیب و غریب اروپا محصول چه دینی است؟! آیا سکولاریسم و دین‌گریزی اروپاییان همان مذهب حقی است که این تمدن را ساخته، یا حداکثر مسیحیت دین حق است که توانسته است چنین تمدنی ایجاد نماید؟ چرا اسلام چنین تمدنی را ایجاد نکرده است؟! آیا اسلام باطل است؟!

استدلال ناتمام سیدجمال در دفاع از دین و رد مادی‌گرایی، سبب شکل‌گیری یکی از بدترین اشتباهات تاریخ نهضت اصلاح دینی شده است. امثال سیدجمال و برخی از روشنفکران دین‌گرای تابع او، با مشاهده پیشرفت غرب و تأکید بر بعد دینی آن و مسحور شدن در برابر استدلال‌های مستشرقان و روشنفکران دین‌گرای اروپا، یکباره مدعی شدند که «واقعاً دین حقی این تمدن را ساخته است!!» آنان مدعی شدند که این دین حق، نه بی‌دینی و سکولاریسم است و نه مسیحیت تحریف شده امروز! بلکه سازنده واقعی این تمدن اسلام است!؟. اروپایی‌ها دانش‌های مختلف و اصول تمدن اسلامی را از مسلمانان سرقت کرده و با بکار بستن آن‌ها تمدنی جدید را بر اساس تمدن اسلامی بنا نهاده‌اند. در چنین ساختار ذهنی است که سیدجمال مدعی می‌شود که «اگر کتابخانه‌های بغداد، اندلس، الازهر و .. را بگردید، می‌بینید که غربی‌ها هیچ مطلب و علم جدیدی را که علماء سلف به آن اشاره نکرده باشند ندارند.» (الافغانی، ج ۶، ص ۱۵۷) او مدعی است که اساساً بنیاد این تمدن، بر اساس نهضت اصلاح دینی پروتستانتیسم شکل گرفته و لوتر و کالون در این اصلاح دینی مقلد اسلام می‌باشند. (الافغانی، ج ۹، ص ۶۱) در نتیجه تمدن غرب نه تمدنی باطل و برخاسته از تمایلات نفسانی و شیطانی انسان مدرن، بلکه تمدنی است که حاصل علم و فرهنگ اصیل اسلامی است، که غربی‌ها آن‌ها را از مسلمانان سرقت کرده‌اند. حاصل این اندیشه در جمله‌ای تاریخی چنین بیان می‌شود که

تمدن غربی همان تمدن اسلامی واقعی بوده و در قالب این شعار اعلام می‌شود:

«به غرب رفتم اسلام دیدم مسلمان ندیدم و به شرق آمدم، مسلمان دیدم اما اسلام ندیدم!»^۱

یعنی درواقع مسلمانان درواقع فقط اسم اسلام داشته، و بوئی از اسلام نبرده‌اند. و این غربی‌ها هستند که علی‌رغم مسیحی یا بی‌دین بودن ظاهری، مسلمان واقعی می‌باشند. این شعار برای نزدیک یک قرن شعار اصلی روشنفکران مذهبی بوده و هنوز البته جمع کثیری هم به آن اعتقاد دارند. نگاهی که ناشی از عدم شناخت عمیق فرهنگ غرب بوده و به‌نوعی پذیرش سیادت فرهنگی و دینی استعمارگران محسوب می‌شود. هرچند در این امر شکی وجود ندارد، که تمدن جدید غرب بر میراث تمدن اسلامی در اندلس و دیگر مراکز اسلامی ساخته شده است، اما باید توجه داشت که این مواد اولیه مساوی کل این تمدن نباید فرض شود. و سهم بسیار مهم روح ضد دین و سکولار و دنیاگرایی آن و عقلانیت ابزاری آن نباید مغفول واقع شود.

از سویی طبیعی است که نام اشیاء و مکاتب، امری چندان مهم نبوده، بلکه این حقیقت امور است که اهمیت دارد. وقتی اسلام مسلمانان از حقیقت اسلام خالی و مسیحیت غرب، عین اسلام حقیقی است، چرا مسلمانان نباید از غرب و تمدن غربی تقلید نمایند؟! آنان برای اصلاح این دین تحریف شده، باید به نسخه واقعی و اجرایی اسلام در غرب مراجعه نموده، و طبیعتاً مطابق آن اسلام را اصلاح کرد تا جامعه اسلامی هم مترقی شود. حاصل چنین اندیشه‌ای، در قالب نهضت «پروتستانتیسم اسلامی» بیان می‌شود. پروژه بسیار خطرناکی که سال‌هاست توسط جریان روشنفکری در جهان اسلام دنبال شده است. حاصل این اندیشه این است که در جامعه، اسلامی عرضه می‌شود، که در ظاهر اسلامی بوده و نمادهای و شعارهای اسلامی داشته، اما در باطن روحی غرب‌زده و سکولار خواهد داشت. ولی چون بانیان آن قلباً سخت مدافع اسلام بوده، و با شور شوق از اسلام دم زده و منادی پیشرفت اسلام و تمدن اسلامی هستند، مورد پذیرش قشر وسیعی از افراد جامعه که عمق دینی چندانی ندارد واقع شود؛ و آنان این سکولاریسم به‌ظاهر اسلامی را به‌عنوان اسلام ناب و اصیل می‌پذیرند. شاید از این روی باشد، که افرادی چون دکتر داوری، سید جمال‌الدین اسدآبادی را بزرگترین معلم سکولاریزم در خاورمیانه می‌دانند. (داوری، ۱۳۶۳، ص ۵۰)

۱. انتساب این جمله به سید جمال مشهور است. اما نگارنده مستندی برای آن در ادبیات سید جمال نیافته است. اما شیخ محمد عبده شاگرد برجسته او چنین جمله‌ای را در بازگشت از کنفرانسی دینی در سال ۱۸۸۱م. در فرانسه بیان کرده است. (الدسوقی، ۲۱۱۲)

البته نباید از این نکته غافل بود که سید جمال، علی‌رغم این تعریف و تمجید از غرب، در بعضی جاها هم غرب را نقد کرده و تمدن غرب را نهایت توحش و جهالت و حیوانیت قلمداد می‌کند. (الافغانی، ج ۶، ص ۱۳۰)

واضح است که چنین ادبیاتی بیش از هر چیز نشان از فقدان منطق مشخص در مواجهه با تمدن غرب دارد. آنان با دیدن محاسن آن، این تمدن را اسلامی، و با مشاهده مشکلات آن، آن را جاهلی خطاب می‌کنند! حال شاگردان و مریدان آنان باید با این تمدن اسلامی - جاهلی چه کنند؟! در ادامه به این تناقضات هم خواهیم پرداخت.

۳-۳- تفکیک مطلق جاهلیت و دین (افراط در بدعت‌انگاری)

یکی از معارف مهم اسلام، تأکید بر جامعیت و جمع بودن همه اعتقادات و دستورات دین و عدم جواز هرگونه دخل و تصرف در آن‌ها می‌باشد. به این صورت که شرط اسلام، ایمان به همه آیات قرآن و دستورات اولیاء الهی است. اگر کسی حتی یک آیه قرآن را هم تکذیب کند، مسلمان نبوده و کافر محسوب می‌شود. و هیچ‌کس حق ندارد کوچک‌ترین دخل و تصرفی در امور دینی انجام دهد. به این گونه که جزئی به قرآن، نماز، حج و دیگر اعمال عبادی اضافه یا کم نماید. احادیث بسیاری هم در این زمینه وجود داشته، و علی‌الخصوص با توجه به سابقه جاهلی اعراب صدر اسلام، پیامبر ص بارها پذیرش هرگونه سنت‌های قدیمی آنان که سنت‌های عصر جاهلیت بود را در دین نمی‌پذیرفتند. زیرا چنین کاری بدعت و «ادخال ما لیس فی الدین فی الدین» محسوب می‌شود. اما تلقی غلط از قاعده (جامعیت دین) سبب بحران در اندیشه سلفیه شده است. به این صورت که وقتی آنان دایره دین را گسترش داده و آن را جامع تمام خوبی‌ها تصویر کردند، طبیعتاً در برابر آن جاهلیت قرار گرفته و جامع تمام بدی‌ها خواهد شد. تأکیدات مکرر دین بر جدایی این دو و عدم جواز ورود عرصه جاهلیت در دین، سبب شکل‌گیری دوگانه‌ای محض و تصویری کاملاً سیاه‌وسفید از حیات اجتماعی می‌شود! در چنین چارچوبی شخص مسلمان در قالب دینی و غیردینی افتاده و هر چیز باید اثبات شود دینی است یا غیردینی. طبیعتاً غیردینی شدن یک پدیده به معنای جاهلی بودن و کفرآمیز و شرک‌آلود بودن آن خواهد بود.

درحالی‌که قاعده مزبور در سنت دینی دیگر مذاهب اسلامی، هرگز به تقابل مطلق اسلام و جاهلیت نمی‌انجامد. زیرا با توجه به محدود بودن امور دینی، بخش وسیعی از امور که در دایره دین نمی‌گنجد در دایره مباحات قرار می‌دهد. اموری چون بسیاری از علوم، فنون، سنت‌های اجتماعی که

مفسده خاصی ندارند را در دایره مباحث قرار می‌دهند. حذف کردن این بخش مهم سبب کج‌فهمی عظیم و عمیقی در میان سلفیه شده است. از این رو آنان بسیاری از سنت‌های اسلامی مانند، اعیاد، و فیات، زیارت و ... را که به صورت تفصیلی در قرآن و یا سنت شخص پیامبر نیامده را بدعت تلقی کرده و سنن جاهلی محسوب می‌کنند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۷، صص ۷۸-۸۰) و از سوی بسیاری از علوم و فنون دیگر ملل مانند فلسفه، نجوم و ... را که در قرآن و سنت وجود ندارند را بدعت محسوب کرده و آن‌ها را تشبه به اهل یونان یا عجم تصویر می‌کنند. (همان، ص ۱۶۲) امروزه با توجه به گسترش علوم انسانی غرب، و سنن سیاسی و فرهنگی و اقتصادی غرب، آنان با نوعی نگاه تنگ نظرانه کلیت این تمدن را جاهلی و تمدن شرک و کفر محسوب می‌نمایند. (قطب، ۱۳۹۳، ص ۹) او در راستای دوگانه اسلام و جاهلیت، رسماً تمامی علوم و سنن و میراث غیر اسلامی را جاهلی تصویر کرده و تمام علوم وارداتی چون فلسفه و علوم انسانی غربی، و تمام علوم متأثر از آنان چون کلام و تفسیر و ... را یکجا جاهلی و کفر اعلام کردند. (قطب، ۱۳۹۳، ص ۹) و با شعار اکمال دین، هرگونه پذیرش علم انسانی غیردینی را شرک و کفر عنوان کردند. آنان در ادامه همین رویکرد با تأکید بر جاهلی بودن تمدن غرب بر «جاهلیت قرن بیستم» تأکید کردند. (موسوی، ۱۳۹۴، صص ۱۲۱-۱۳۲)

۳-۴- ساده‌سازی دین

یکی از آثار همین فهم غلط از جاهلیت کج‌فهمی اساس دین است. وقتی کسی تمدن و ابعاد آن را پیچیده ببیند، طبیعتاً تمدن سازی و دین تمدن ساز را هم پیچیده تلقی خواهد کرده و به تبع فهم چنین دینی را هم بسیار پیچیده خواهد دید. اما تصویر ساده از تمدن و عبور از جاهلیت صفر به اوج تمدن، طبیعتاً تصویر بسیار ساده‌ای از ابزار چنین حرکتی را هم در پی خواهد داشت. بیان شد که عبده و رشیدرضا و اتباع آنان مدعی بودند که اسلام دانش و نیرویی به صحابه می‌داد، که یک عرب جاهلی را تبدیل به یک فرمانده نظامی و یک عرب بیابان‌گرد را به یک مدیر کلان در حد اداره یک کشور مبدل می‌کرد. از سوی بسیاری از صحابه مدت‌زمان مصاحبت آنان با پیامبر ص بسیار کم و محدود بوده است. و طبیعتاً این سؤال مطرح می‌شود که «این چه دینی بوده است که در مدت کوتاهی، در یک فرد چنین تحولی ایجاد می‌کند؟» و در مقابل «چرا اسلام امروز باین همه علوم و معارف، عالمان آن مطلقاً چنین نیرویی در آن‌ها مشاهده نمی‌شود؟»

چنین رویکردی به دین سبب می‌شود، که امثال سیدجمال و اتباعش مشکل را در اساس فهم از دین دانسته و اشکال را در همین طولانی بودن و بسط بسیار معارف دین ببینند. و همان‌گونه که در

ادامه هم خواهد آمد آنان تمام یا بخش اعظم معارف اسلامی و دانش‌های اسلامی موجود را بی‌فایده و حتی مضر تشخیص داده و بر لزوم بازخوانی متون اصلی و ساده‌سازی آن‌ها تأکید کنند. سیدجمال تفاسیر سنتی از قرآن را بی‌فایده دیده و حتی باعث کج‌فهمی قرآن عنوان می‌کرد. (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۵، ص ۸۳ و عبدالحمید، ۱۹۸۳، ص ۳۴) بعد از او ادبیات عبده و رشیدرضا تندتر شده، و در ادبیاتی عجیب، مدعی شدند که اصولاً اسلام واقعی و کارآمد همان است که پیامبر ص به اعراب می‌آموخت. و یک عرب در یک جلسه کلیت این دین را آموخته و آن تحول عظیم در وجود او رخ می‌داد. دین اصلی همان بوده و این بسط معارف دین همه غلط بوده است. و یکی از خیانت‌های بزرگ علمای اسلام بسط اسلام است. طرح سؤال‌های جدید و پاسخ به آن‌ها سبب شده که فقه، اعتقادات، تفسیر و ... محدود و بسیار کوچک در اسلام چنان بزرگ شود که یادگیری آن نیازمند سال‌ها تدریس باشد. بنابراین اساساً سؤال جدید پرسیدن غلط و پاسخ دادن به آن حرام است. (رشید رضا، ۲۰۱۰، ج ۲، ص ۴۳۸) و این‌همه به خاطر ورود مسائل علوم غیر اسلامی مانند منطق و فلسفه و .. که مسلمانان غیر عرب علی‌الخصوص ایرانیان وارد اسلام کرده و این‌چنین دین را بسط داده و تحریف کرده‌اند. (همان و ج ۳۶، ص ۷)

این تلقی از سادگی دین اسلام، همان‌گونه که در ادامه می‌آید سبب شد که امثال سیدقطب در قرائتی ایدئولوژیک از دین، به مراتب دین را ساده‌تر کنند.

۳-۵- منطق‌گریزی در فهم دین

سلفیه با تأکید بر جاهلیت و صدر اسلام پنداری، مدعی بودند که می‌توان با قرآن همه علوم را فهمید. واضح است که عقلاً، قرآن کتابی محدود با مطالبی محدود می‌باشد. و سلفیه با این سؤال جدی مواجه بودند که «چگونه شما این امور را از قرآن می‌فهمید؟» قرآن کتابی به زبان عربی بوده و اعراب و کسانی که زبان عربی می‌دانند، این امور را از قرآن نمی‌فهمند. فهم یک متن، باید تابع قواعد زبان‌شناختی باشد. هر لغت معنایی داشته و در قالب علوم ادبی معنا پیدا می‌کند. ریزه‌کاری‌های علوم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اصولاً در قرآن وجود ندارد؟! و هیچ عالم و عوامی در طول تاریخ نتوانسته است که این علوم را از قرآن استخراج نماید.

آنان با تأکید بر سنت صدر اسلام، مدعی شدند که همان‌گونه که صحابه پیامبر ص با قرآن همه چیز را آموختند و از صفر به صد رسیدند، امروز هم مسلمانان باید بتوانند از قرآن این امور را درک نمایند. آنان برای توجیه این فهم عجیب خود از دین مدعی شدند که مسلمانان و علمای اسلام

در طول تاریخ، تحت تأثیر علوم مختلف جاهلی چون کلام، فلسفه، سنن ایرانی و رومی و ... عقل، زبان و احساس و تصور آنان از زندگی آنان دچار گناه شده است! گناه جاهلیت «خطیئة الجاهلیه»؟! و همین گناه جاهلیت است که مانع فهم آنان از قرآن می‌شود. بنابراین شرط فهم این امور «توبه از جاهلیت» است؟! (سید قطب، ۱۳۱۴، ص ۳۱۴) خروج از رویکرد جاهلی به عالم و حیات انسانی و رها کردن موارث و سنن جاهلی! تا وقتی انسان اسیر این سنت‌ها بوده و رسوبات جاهلی در ذهن اوست، نمی‌تواند این معنای را از قرآن بفهمد. (الشحود، ۱۴۳۱، ص ۶-۷) باید ابتدا به صورت کلی هر چیز جاهلی، غیر اسلامی، را رها کرد تا ذهن انسان آماده فهم حقیقت دین شود. در آن صورت است که کل قرآن نه، حتی ده آیه از قرآن می‌تواند انسان را هدایت نماید. به همین خاطر صحابه ده آیه قرآن را آموخته و تا به ده آیه اول عمل نمی‌کردند، آیات جدید نمی‌آموختند؟! (قطب، ۱۳۹۳، ص ۲۴) واضح است که چنین تلقی از قرآن، در هم ریختن نظام فهم قرآن می‌باشد. هر کس هر چه خواست به قرآن چسبانده و در برابر نقد و سؤال دیگران، آن‌ها را به بی‌دینی و جهالت‌زدگی متهم می‌کند. و البته امروز اتباع سید قطب هم که گروهک‌های مختلف تشکیل داده‌اند، با یکدیگر اختلاف داشته و هر کدام دیگری را جاهلی خطاب کرده و تکفیر و محکوم به اعدام می‌دانند!؟

هرچند عبده و رشیدرضا تا این حد در منطق‌گریزی افراطی نبودند، اما شروع این اندیشه در ادبیات آن‌ها وجود داشته و در تفسیر المنار، آنان در بعضی از بحث‌ها با چنین رویکردی سراغ قرآن رفته و با چنین ادبیاتی از صحابه و روش قرآن‌فهمی آنان دفاع می‌کنند. (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۷) به اعتقاد نگارنده حاصل همین رویکرد است که آنان صحابه و سلف صالح را عالم‌ترین و عاقل‌ترین انسان‌های تاریخ تصویر می‌کنند، فقط به این دلیل که نفس آنان با قرآن پرورش پیدا کرده است. (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۴، ص ۱۹۴) و آنان آیات قرآن را بسیار تکرار کرده و در این آیات تدبر می‌کردند. (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱۱، ص ۱۷۱) آنان با اصرار تمام مدعی هستند که صحابه تا ابد الگوی همه مسلمانان بوده و فهم آنان از دین از همه اعصار بهتر و دقیق‌تر است. و سنت‌های اجتماعی سیاسی آنان بهترین الگو برای بشر می‌باشد.

این سخن درحالی‌که اکثر صحابه بی‌سواد بوده و از دیگر منابع علمی اطلاعی نداشتند، و از سویی چندان هم با پیامبر ص ارتباط نداشتند، که تمام ریزه‌کاری‌های دین را بیاموزند. در عمل هم رفتار آن‌ها پر خطا و نظریات آنان بشدت متناقض می‌باشد. تناقضاتی که گاه باعث جنگ‌های بزرگ در میان آن‌ها شده بود. اگر آنان همه عالم و عاقل بودند، چرا اینقدر پرتناقض سخن گفته و چنین خطاهایی را

مرتکب می شدند؟! مبالغه امثال عبده و رشیدرضا در باره سنت خلفای راشدین، هم فقط مسأله را پیچیده تر می کند. آیا سنت های عثمان، یا طلحه، زبیر، عایشه و از همه بدتر معاویه و بنی امیه الگویی ابدی بشریت است. سنت هایی که خود رشیدرضا و عبده در بسیاری از مباحث به شدت از آنها انتقاد می کنند.

۳-۷- صدر اسلام پنداری و احساس پیامبری

تأکید بر جاهلیت جامعه امروز مسلمانان، و بدتر از عصر جاهلیت صدر اسلام خواندن آن سبب می شود که اکثر نوسلفیه جامعه امروز را با جامعه عصر پیامبر ص تشبیه نمایند. عصری که همه انسان ها اسیر جهل و بی دینی شده و در غفلت از خدا و یاد خدا فرورفته اند. بعد یک انسان آگاه به همراه چند مؤمن به خدا پیدا شده و می خواهند چون پیامبران عصر خویش جامعه را از جاهلیت نجات دهند. آنان به یکباره فقط خود یا رهبر خود را حق محض و غیرقابل خطا تلقی کرده و همه علما و امت اسلامی را در جهل غوطه ور بیندارند. و بعد چون پیامبر ص، وظیفه دارند، قیام کرده و با شور و هیجان وصف ناپذیر با تمامی مظاهر شرک مبارزه نمایند. آنان باید چون پیامبر ص از این جامعه جاهلی هجرت کرده و یک مدینه اسلامی به وجود آورند، و بعد با جهادی خستگی ناپذیر باید مناطق مختلف دیگر را تصرف کرده و همه را به اسلام حق دعوت نمایند. (العشماوی، ۱۹۹۳، ص ۶۹) اندیشه ای که حاصل آن شکل گیری گروهک های جهادی چون، هجرت و جهاد، طالبان، القاعده، داعش و .. است، که کاری جز ویرانگری، خشونت و مسلمان کشی و اسلام هراسی و ... ندارند.

نتیجه گیری

نوسلفیه برای خروج جهان اسلام از انحطاط تمدنی و بازسازی تمدن اسلامی، تنها راه تمسک به اسلام حقیقی و واقعی دیدند. آنان با بسط مفهوم جاهلیت و تقابل قرار دادن آن با دین، مدعی شدند که اسلام حقیقی همان اسلام تمدن ساز بوده و اسلام کنونی، جاهلیت یا حتی جاهلیتی بدتر از جاهلیت عصر پیامبر ص می باشد. و دلیل این امر را انحراف و بدعت و خرافه زدن دین اسلام دانستند. در نتیجه خواستار اصلاحات جدی در نظام معرفتی دین اسلام شدند. این اندیشه هم در ذات خود غلط بوده و هم آثار ویرانگری بر جای نهاده است. زیرا اصولاً در این نظریه، فتوحات اسلامی با تمدن اسلامی خلط شده، و از سویی اعراب عصر پیامبر را با انسان های اولیه یکسان انگاشته است. در حالی که اعراب عصر جاهلیت فنون و علوم بسیاری داشته اند، که عدم توجه به آن سبب گذاشتن

تمام این علوم و فنون به حساب اسلام خواهد بود. و آثار ویرانگر آن، انتظارات غلطی است که آنان از اسلام دارند. آنان انتظار دارند که اسلام کنونی هم بتواند در مدت کوتاهی چنین تمدنی را ایجاد نماید. و عدم ایجاد آن نشانه غلط بودن آن است. در نتیجه به نوعی منطق گریزی در فهم دین، به ساده‌سازی دین، و تفسیرهای ذوقی از دین رو آورده و بخش وسیعی از معارف اسلامی را خرافه و بدعت بپندارند. و در ادامه با نوعی صدر اسلام‌پنداری دوران جدید، وظیفه خود را مبارزه و نابود کردن این جامعه جاهلی قرار دهند. و حاصل چنین رویکردی جز تشکیل گروهک‌های جهادی و ویران کردن تمدن اسلامی چیزی نخواهد بود.

منابع

۱. ابن تیمیه (۱۴۰۷ق)، *اقتضاء صراط المستقیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۲. عاصم الدسوقی (۲۳ اکتبر ۲۰۱۲)، «*اسلام بلا مسلمین.. و مسلمون بلا اسلام*»، مجله «یوم السابع»، قاهره.
۳. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ م)، *مجموع الفتاوی*، ریاض، دار الوفاء.
۴. ابن سعد، الطبقات الکبری (۱۴۱۸ق)، بیروت، دارصادر، چاپ اول.
۵. ابن عبدالوهاب، محمد (۲۰۱۰)، *مسائل الجاهلیه*، کویت، المکتبه الشامله.
۶. ابن منظور، جمال‌الدین (۱۴۱۴ هـ)، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ج ۱۱.
۷. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر (۱۹۷۶م)، *السیره النبویه*، بیروت، دار المعرفه.
۸. الازهری، اسامه السید محمود (۲۰۱۵)، *الحق المبین فی الرد علی من تلاعب بالمدین*، ابوظبی، دار الفقیه.
۹. الافغانی، سید جمال‌الدین (۱۴۲۲ق، ۲۰۰۲م)، *الآثار الکامله*، السید جمال‌الدین الحسینی الافغانی، مکتبه الشروق الدولیه، القاهره، ج ۱ تا ۹.
۱۰. پاکتچی، احمد و هوشنگی، حسین (۱۳۹۰)، *بنیادگرایی و سلطیه*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
۱۱. جمالی، لطف‌الله (۱۳۷۹)، *زندگی و مبارزات سید جمال‌الدین اسدآبادی*، تحقیق سید هادی خسروشاهی، انتشارات شروق.

۱۲. جمعی از نویسندگان (۱۳۷۳)، مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین‌المللی فرهنگ و تمدن اسلامی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۳. الجوهری، إسماعیل بن حماد (۱۹۸۷)، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملایین، ج ۴.
۱۴. حورانی، آلبرت (۱۹۶۸)، الفكر العربی فی عصر النهضة، مترجم: کریم عزقول، بیروت، دار النشر.
۱۵. داروی، رضا (۱۳۶۳ش)، شمه‌ای از تاریخ غرب زدگی ما (وضع کنونی تفکر در ایران)، تهران، انتشارات سروش.
۱۶. دهقان، زهره معصومی، محسن (تابستان ۱۳۹۱)، نقش ایرانیان در فتح ایران به دست اعراب، مطالعات تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره ۱۳.
۱۷. رشید رضا، سید محمد (۱۹۷۳)، تفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه.
۱۸. رشیدرضا، سید محمد (۲۰۱۰م)، مجله المنار، کویت، المكتبة الشاملة، ج ۳۵.
۱۹. رمضان نرگسی، رضا (۱۳۹۶)، ظرفیت‌های تمدن گذشته اسلامی برای بازسازی تمدن نوین اسلامی، در ذیل کتاب مجموعه مقالات نخستین هفته علمی تمدن نوین اسلامی، قم، شرکت چاپ اوقاف.
۲۰. سبحانی، جعفر (۱۳۹۲)، سلفی‌گری در آیینة تاریخ، قم، توحید.
۲۱. سبحانی، جعفر (۱۳۸۰)، وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی، قم، انتشارات امام صادق (ع).
۲۲. سلیمانی، مریم و چلونگر، محمدعلی (۱۳۸۶)، بررسی جایگاه قبایل عرب مسیحی ایران در روند فتوحات مسلمانان در عراق، مجله تاریخ اسلام شماره ۳۲.
۲۳. الشحود، علی بن نایف (۲۰۱۰)، القرآن الکریم فی مواجهة الجاهلیة.
۲۴. آکرم، آغا ابراهیم، سیف الله: خالد بن الولید (۱۹۸۲) - دراسة عسكرية تاريخية عن معاركة وحياته، مؤسسة الرسالة.
۲۵. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی.
۲۶. طهرانی، ابوالفضل (۱۴۰۹ق)، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، تحقیق: علی موحد ابطحی، قم.

۲۷. عبدالحمید، محسن (۱۹۸۳)، *جمال الدین الافغانی المصلح المقتدری علیه*، بیروت، موسسه الرساله.
۲۸. العشماوی، علی (۱۹۹۳)، *تاریخ السری للاخوان المسلمین*، دار الهلال، قاهره.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ هـ)، *کتاب العین*، قم، دار الهجره، ج ۳
۳۰. فرمانیان، مهدی (۱۳۹۴)، *تاریخ تفکر سلفی گری از آغاز تا عصر حاضر*، قم، انتشارات دار الاعلام
لمدرسه اهل البیت.
۳۱. فرمانیان، مهدی (۱۳۹۵)، *سلفیه از گذشته تا حال*، قم، انتشارات ادیان.
۳۲. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ ق)، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۳۳. قطب، سید (۱۴۱۲ ق)، *فی ظلال القرآن*، دارالشروق، بیروت - قاهره.
۳۴. قطب، سید (۱۳۹۳)، *نشانه‌های راه*، ترجمه «معالم فی الطریق»، محمود محمودی، مرکز نشر اندیشه
اسلامی، «www.ghotb@gmahl.com».
۳۵. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق)، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ج ۱.
۳۶. مصطفی، ابراهیم و ... (۱۹۸۹)، *معجم الوسیط*، استانبول.
۳۷. مظاهری، ابوذر (۱۳۹۳)، *افق تمدنی آینده انقلاب اسلامی*، اصفهان، نشر آرما.
۳۸. موسوی، سید امیر (پاییز و زمستان ۱۳۹۴)، *اندیشه جاهلیت محمد قطب در بوته نقد تشیع*، تسنن
و عقل، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، مقاله ۶، دوره ۲، شماره ۴.
۳۹. نجات، سید علی (۱۳۹۶)، *نوسلفی گری در سوریه*، پژوهشگاه مطالعات راهبردی، تهران.
۴۰. نعیمیان، ذبیح‌الله (زمستان ۱۳۸۶)، *جریان نوسلفی در دوران معاصر*، فصلنامه پژوهشی انقلاب
اسلامی، سال سوم، شماره ۱ یازدهم.